



اقتباسات قرآنی از دعای عرفه

یاسر جهانی پور

مقدمه

یکی از مهمترین ادعیه حاضر و در دسترس دعای عرفه می باشد که مشحون و مملو از حقایق توحیدی و خداشناسی است که می توان میان این حقایق و آیات قرآن که ناظر بر این حقایق هستند، پیوندی قوی و مستحکم ایجاد نمود. این دعا متضمن مباحث اخلاقی، اجتماعی، توحیدی و... است که با کمی دقت می توان در هر یک از مباحث یاد شده غور و بررسی کرد. در این مقاله در صدد هستیم به پنج مورد از اقتباسات مذکور اشاره کنیم و پیوندی محکم میان برخی مضامین این دعا و قرآن کریم ایجاد کنیم.

فصل اول: توحید و مراتب آن

امام عارفان و عاشقان حضرت حسین بن علی - روحی و ارواح العالمین له الفداء -
در دعای عرفه می فرماید:

الهی ایكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت
حتى تحتاج الی دلیل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الاثار هي التي توصل

ایک عمیت عین لا تراک...؛ خداوندا آیا غیر از تو ظهوری دارد که تو نداشته باشی و آن چیز بخواهد ظاهر کننده تو باشد. کی غایب شده ای تا نیاز به دلیلی باشد که بر تو دلالت کند. و چه زمان دور شده ای تا آثار، رساننده به سوی تو باشد. کور باد چشمی که تو را نبیند...

مراتب عباد

برای بندگان بر اساس کیفیات تجلیات حق بر ایشان و دیدن آنان حق را، سه مرتبه است. یکی شهود حق است از ورای کثرات، دیگری شهود اوست خالصاً عن الکثرات و آخر رویت هم اوست و هم کثرات، و به عبارت دیگر رویت کثرت در وحدت و وحدت در کثرت است. سالک تا در خودیت خود بوده و غرق در ائیت و منیتش است از تجلیات الهی و اشراقات ربّانی خبری نیست، نه مالکیت حق در او ظهور کرده و نه عبادتش عبادت احرار و عارفان است، پس از این گروه می گذریم. و اما فانیان فی الله که از خود گذشته و غیریتشان را نابود کرده و جز حق کسی منظور ایشان نیست. معرفت این دسته سه قسم است:

اول: معرفت به آثار و افعال حق. مردم در مورد توحید افعال چهار گروه هستند: گروه اول که کارها را منوط به اسباب و وسائل و نیروی خود و عوامل طبیعت می دانند حتی اگر بلائی به آنها برسد خشم طبیعت می گویند و ابداً مستند به تقدیرات الهی نمی دانند این قسم مسلماً کافر هستند.

گروه دوم که به زبان اقرار دارند کارها تحت تقدیر است و بسا توکلت علی الله هم می گویند و لکن قلباً مستند به اسباب می دانند اینها منافق هستند.

گروه سوم قلباً هم معتقد به تقدیرات هستند لکن می گویند (ابی الله أن یجری الامور إلا باسبابها) و نظر به وسائط دارند، اینها هم ایمان ناقصی دارند. و گروه آخر که به کلی از اسباب و وسائط حتی نیروی خود چشم پوشیده و معتقدند که تا مشیت حق تعلق نگیرد یک برگ از درخت ساقط نشود و اگر تعلق گرفت رادع و مانعی نمی تواند جلوگیری کند: ما قطعتم من لینه أو ترکتموها قائمة علی أصولها فیاذن الله (حشر، ۵/۵۹).

سالک پس از تفکر در آثار و افعال الهی که اولین مرتبه از مراتب سلوک و اولین منزل از

منازل شناخت است، قدم در مسیر رفض تعینات و خرق حجب نهاده و وابستگی های خود را یک به یک قطع می کند تا به فنا رسیده و اولین مرتبه فنا برای او حاصل بشود. این مرتبه نخست فنا طبق تجلیات افعالی خداوند، فنای در افعال و حصول توحید افعالی است: وهذا الفناء رؤية العبد فعله بقيام الله والفناء لا يكون إلا عن تجل الهی فی غیر صورة کونیة. سالک در این مرتبه از فنا علماً، ایماناً، یقیناً و شهوداً هیچ فعل و قیام و قعودی را به اراده خود نمی بیند و هر چه در عالم اتفاق می افتد را از خواست و اراده و مشیت او می داند و می بیند. و زبانش مترنم به این آیه است که: و عنده مفاتيح الغیب لا یعلمها إلا هو و یعلم ما فی البرّ و البحر و ما تسقط من ورقة إلا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الأرض و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین (انعام، ۵۹/۶) کلید خزائن غیب نزد پروردگار است و جز او کسی بر آنها آگاه نیست و هر چه در بیابان و دریاها است بر همه آنها احاطه دارد و هیچ برگی از درختان فرو نیاید جز آنکه او آگاه است و هیچ دانه ای در درون زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین درج و ضبط است آن معارفی که برای سالک در این مقام حاصل می شود حاصل تجلیات حق به اسماء افعال خود است. اگر کمی دقت کنی، دعای عرفه امام حسین (ع) مشحون از این حقیقت توحیدی است: انت الذی مننت انت الذی انعمت... انت الذی رزقت... انت الذی اغنیت انت الذی اقنیت...

دومین مرتبه معرفت صفات حق است. این قسم مخصوص کسانی است که مظهر تجلیات اسمائیه و صفاتیّه حقند. شروع این مرتبه انتهای سفر اول است. سالک به لحاظ سیر در اسماء و گردش در صفات و آگاهی بر مراتب اسماء در مقام شهود حق از این جهت که به وجود حق می بیند و می شنود و حقایق اسماء را عین وجود جمعی حق می بیند و صفات را در عرصه وجود موصوف، مشاهده می نماید بین ذات و صفات فرقی نگذاشته و تغایر بین این دو را اعتباری می داند این مقام همان فنای صفات و وصول به مقام قاب قوسین است. مطالب غیبی مکنون در قلب سالک در این مشهد، حاصل تجلیات اسماء صفات است.

سومین مرتبه از مراتب معرفت پروردگار، شهود حق است بی واسطه اسماء که عبارت است از شهود ذات. سالک در این مقام چون شاهد و مشهود و مشهد را عین هم می بیند به کلی فانی در حق گشته و از او هیچ تعیین و رسمی باقی نمی ماند. ظهور فرقان و کتاب

مبین، مخصوص اولیاء محمدیین و صاحبان مقام جمعی الهی است. اسماء الهیه که سبحات جلال و حجابهای نوری اند، برای سالک در مقام توحید ذات از بین رفته و حق بی واسطه هیچ اسمی بر سالک تجلی می کند. نتیجه این تجلی اجتماع وجودی و اندکاک هویت و وجود خلقی در وجود خالقی است. اینجا نه اثری از منیت است و نه اثری از اوئی و فی هذا المقام نحن هو و هو نحن. پس از ادراک فنای ذاتی است که عالم و عالمیان نزد فانی خیال اندر خیال و محو اندر محو خواهد بود. نتیجه این ادراک دیدن حق و ندیدن خلق است. به عبارت دیگر در نظر ایشان عالم غایب و خداوند ظاهر است. تنزل حقیقت مطلقه وجود در مرائی ممکنات و اینکه وجود مخلوق از تجلیات آن وجود الهی است، در قوس نزول و رهایی از تقیید در قوس صعود فی طلب مفاتیح الغیب و الشهود فی عالم الاسماء والاعیان و ولوج در احدیت و فنای ذات عبارت اخرای وحدت وجود عند العرفاست که در آن مباحث زیادی مطرح است.

کمال مرتبه سلوک برای آنانی است که حق به تجلی فیض اقدس در حضرت علمیه، تقدیر استعداد آنها را فرموده برای رجوع از مقام جمع به مقام فرق بعد الجمع لهدایة الخلاق. کسانی که به مقام صحو بعد المحو و بقاء بعد الفناء در عین جمع وجود رسیده اند و به مرتبه تکوین بعد تلوین نائل شده اند، بواسطه تجلی در مقام بعد از فناء و سیر آن از حق به خلق به ارشاد خلاق مأمور شده اند. این مقام که فناء در احدیت و رجوع به خلق است اختصاص به حقیقت محمدیه دارد. نهایت اسفار اربعه و رجوع من الحق الی الخلق، شهود وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت است. این همان دیدن به دو چشم و جمع بین تشبیه و تنزیه و تجلی بطن هفتم قرآن بر سالک است. به عبارت دیگر، این قسم افراد، خلاف فانیان فی الله از حالت فنا خارج شده به مرتبه بقا به بقا الله رسیده یا فنای از فنا حاصل نموده اند، بنابراین هم خلق را می بینند و هم خالق را و دیدن به هر دو چشم به همین معناست.

دعای عرفه امام حسین روحی فداه و آنچه در آن است نشان از همین مقام دارد یعنی جمع بین القربین و ظهور وحدت و کثرت. «عبارت ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک» ناظر بر همین معناست.

اشاره ای به اسفار اربعه

سفر عبارت از ترک وطن است. و به ظاهر، مسافر کسی را گویند که از مألوف خود دور شده و دیوارهای شهرش را نبیند. پس تا در وطن است یا شهر خود را می بیند مسافر نیست. اما سفر نفس عبارت است از آنکه نفس شهر بدن را نبیند و این امر مستلزم آن است که توجهی به بدن و امورات آن نداشته باشد و این اولین مرتبه از سفر است. به عبارت دیگر انسان هر گاه خود را فراموش کند و توجهی به مادیات و مألوفات بدن نداشته باشد و از جسمانیات گذشته باشد، تازه مسافر الی الله شده است. مسافری که برای رسیدن به مراتب کامله حقیقت، باید جمیع مدارج اسفار را ببیند. به لحاظ آنکه وجود در دو قوس صعود و نزول قرار می گیرد، اصل سفر هم در این دو قوس و شامل چهار مرتبه است.

سفر اول، پس از رفع حجب ظلمانی و نورانی، و از خلق به سوی حق مقید است به رفع حجب، و رؤیت جمال حق در مظاهر اشیاء؛ آنچه در انتهای این سفر برای سالک حاصل می شود، مشاهده این حقیقت است که عالم مظهر خداست. سفر دوم، از حق مقید است به حق مطلق و سیر در اسماء و صفات براساس استعداد فرد. سالک در حق مقید، خداوند و اسماء او را در اشیاء مشاهده می نماید. به همین خاطر خود را در اسمش، خلیفه پروردگار می بیند. آنگاه پس از گذر از مراتب جمیع اسماء و سیر در صفات، به مقتضای اسم متجلی در وجود خود، و به توفیق الهی و استعدادش به حق مطلق می رسد. در این مرتبه وی سریان نور حق را در اشیاء بدون ملاحظه هیچ قیدی، به صورت وجود مطلق الهی که در عالم بارز و ظاهر شده است، مشاهده می کند. انتهای این سفر که عبارت است از اندکاک جمیع هویات انیه در ذات حق و ظهور قیامت کبرای نفسانیه، عبارت اخرای فنای در ذات و ظهور صفات الهی در وجود خلقی حقیقی، و ستر وجود خلقی ظلمانی در ورای این وجود لا بشرط حقانی است، که از آن تعبیر به مقام ولایت می شود. آنچه در این مرتبه حاصل می شود، ظهور سمع و بصر و ید حق و اختفای سمع و بصر و ید بنده است. و لذلک بنده به سمع حق می شنود و به بصر حق می بیند و به ید حق عمل می کند، زیرا خودیت و هویتی غیر از هویت حق ندارد. و هو الحق؛ الذی یظهر فی کسوة الخلق و فی هذا المقام الحق حق، والخلق خلق. سالک در مقام ذات رشحه ای است از بحر ذات تعالی، پس ذاتی نمی ماند جز ذات حق. سالک چون به این تشبیه مقید و اگر فانی است در الله به تشبیه

مطلق رسید، بواسطه نقصان سلوک از او شطحیاتی صادر می شود که اگر لایق سلوک و مشتمل بر استعدادات حاصل از تجلی حق به فیض اقدس باشد، این شطحیات در اسفار بعدی مرتفع می شود. در سفر سوم که از حق به خلق حقانی است ای من حضره الاحدیة الجمعیة الی حضره الاعیان الثابته، عند ذلک ینکشف له حقایق الاشیاء و کمالاتها. این مرتبه از سفر و بعد آن برای کسانی است که استعدادشان کاملتر از دیگران بوده و لیاقت آن را یافته اند به مقام نبوت برسند. شروع این سفر از وجود مطلق و حق عاری از جمیع قیود است به خلق حقانی، و به عبارت دیگر از حق خلقی است به خلق حقی به مناسبت تکمیل سیر، برای انبیا از عوالم علمیه و در سفر چهارم که از خلق است به خلق ظلمانی و یا از اعیان علمی به اعیان خارجی، سالک جمیع آنچه در این سفر روحانی دیده است را در اشیاء مشاهده کرده و عالم را مظاهر اسماء می بیند؛ پس هر کس را بر اساس آنچه استعداد اوست به سوی مقرر اصلی خود می خواند. سالک در پایان این سفر، دارای هر دو چشم وصاحب مقام جمعی تشبیه و تنزیه و وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است.

ذکر دو نکته

نکته اول: مجموع این چهار سفر که عبارت از دوره ولایت و نبوت اولیاء و انبیاء است بر حسب تجلیات ربّانی برای سالک متفاوت خواهد بود. سالکی که مظهر تمام اسماء است و دوره نبوت و ولایت او محدود نمی باشد، اسماء حق را یکی بعد از دیگری در سفر ثانی به نحو تفصیل مشاهده می نماید، تا به مقام مظهریت اسم جامع برسد. ولی مطلق که متحقق به اسم الله است، افضل از انبیاء حتی رسل اولوالعزم می باشد. زیرا نبوت تابع مرتبه ولایت ولی است. هر کس که ولایت او کاملتر از دیگران است، به حقیقت قرآن نزدیکتر و نبوت او اکمل از دیگران است. پس گاهی ولایت یک ولی اکمل از ولایت یک رسول است. یعنی آنکه جمیع اسفاری که از برای خاتم رسل مقرر است در حقیقت کلیه خاتم ولایت مطلقه امیرالمومنین و اولاد طاهرین اونیز موجود است. انبیاء دارای دو جهت می باشند: به واسطه جهت ولایت خود به حق راه پیدا نموده و معارف را از آن اخذ می نمایند. این اتصال عبارت است از شهود حقایق ربّانی در حضرت علم از عین ثابت پس از ولوج در حضرت واحدیت به حکم فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من

رسول . این مرتبه از علم همان احاطه اسمیه و استعدادات اعیان در مقام علمیه به تجلی حق به فیض اقدس است . هر چه این استعداد بیشتر باشد ادراک علوم از حقیقت محمدیه بیشتر و در نتیجه معیت و احاطه کاملتر خواهد بود . و اما بواسطه جهت نبوت خود که ظهور ولایت است اخبار حقایق غیبی مستتر در مقام علمی خود برای تکمیل نوع بنی بشر در دنیا و آخرت می نمایند . پس انبیاء در واقع اولیاء فانی در حق و باقی به بقاء حق اند، که از مقام غیب وجود و اسرار آن خبر می دهند . منشأ اطلاع آنها بر حقایق موجود و مکنون در غیب وجود، فنایشان در احدیت وجود است . به این اعتبار، به معارف الهیه علم حاصل می نمایند و به اعتبار بقاء بعد الفناء و صحو بعد المحو از این حقایق خبر می دهند . از اینجا معلوم می شود که انبیاء دارای مراتب مختلف در علم الهی اند .

اولیائی که دارای مرتبه ولایت کاملتر نسبت به اولیاء دیگر هستند، پس از سیر در عالم اسماء و صفات الهیه و اطلاع بر استعدادات اعیان به قدر استحقاق عین ثابت خود، بعد از مراجعت از حق در سفر سوم و چهارم، به تربیت اعیان خارجی بر حسب آنچه در حضرت علم مشاهده فرموده اند پرداخته و هر کس را مطابق استعداد خود به عین ثابتش هدایت می کنند . کمال مرتبه علم در این مقام برای هیچ کامل مکتومی جز اولیاء محمدیین حاصل نبوده است . ایشان به حسب تجلی اسم جامع الهی در وجودشان در کافه عوالم وجود سریان داشته و با جمله ممکنات معیت قیومیه داشته اند و لذا علی (ع) با انبیاء سابق در باطن و با نبی اسلام در ظاهر بوده است .

گفته شد که انبیاء فی الواقع اولیاء فانی در حق اند . هرگاه فنای بنده ای در ذات الله کامل شد، وجود خلق، حقی شده و جنبه خلقی نابود می شود . در این وقت حق ظاهر و خلق باطن است؛ پس آنچه آشکار است صفات ربوبی و آنچه فانی است صفات ربوبی است فیکون الخلق الحقی جمیع اسماء الحق سمعه و بصره و علمه و ملکه و رحمته و... و هرگاه بنده ای به واسطه استعداد خود از فنا گذشته و باقی بقاء الله گردید خلق ظاهر و حق باطن است . فالحق سمع الخلق و بصره و یده و رجله و جمیع قواه . حکم در باب جمیع انبیاء عظام از رسول و غیر رسول همین است . هر پیغمبری که جنبه ولایت او بیشتر از پیغمبران دیگر باشد فنای او کلی و کاملتر است . و لذلک قال شیخ العرفا الکاملین :

اعلم انه ما تخلل شی شیئاً الا كان محمولاً فیهِ فالمتخلل اسم فاعل، محجوب

بالمتمخلل اسم مفعول . فاسم المفعول هو الظاهر ، و اسم الفاعل هو الباطن المستور و هو غذاء له كالماء يتخلل الصوفه فتربوه و تتسع فان كان الحق هو الظاهر فالخلق مستور فيه فيكون الخلق جميع اسماء الحق سمعه و بصره و نسبه و ادراكاته و ان كان الخلق هو الظاهر فالحق مستور باطن فيه فالحق سمع الخلق و بصره و يده و رجله و جميع قواه كما ورد في خبر صحيح .^۱

نکته دوم: با این بیان ، سفر اول عبارت است از رویت حق مجملا و الکثرات مفصلا ، زیرا در این سفر سالک در ورای حجاب ضخیم اسماء مانده و قادر به خرق آن نیست ، از این رو حق را اگر می بیند از ورای این حجاب دیده و اگر می خواند به واسطه آن می خواند . سفر ثانی عبارت است از رویت الحق دون الکثرات . زیرا سالک با اتمام سفر دوم به فنای در ذات می رسد و فی هذا الوقت لا اسم و لا رسم و لا اثرله و چون از خود هیچ منیت و انانیتی ندیده و وجود خود را با وجود حق متحد می بیند ، نظر بر هیچ جای عالم نمی افکند مگر اینکه در آن خدا را می بیند ، از این روست که از وی در این هنگام شطحیاتی صادر می شود . انتهای اسفار سه و چهار مشتمل است بر ، رویت الحق مفصلا و الکثرات مجملاً . سالک با اینکه در پایان دو سفر اخیر صاحب هر دو چشم شده و حق را در عین عنایت به خلق می بیند اما جنبه حقی او افزونتر بوده و از نگاه به کثرات غباری متوجه دل او می شود . با این حال نه دیدن حق مانع دیدن خلق برای او می شود و نه دیدن خلق او را از توجه به حق باز می دارد . سالک در این وقت به کاملترین مراتب سلوک دست پیدا کرده است . انبیاء و رسولان که اسفار اربعه را به اتمام رسانده اند به لحاظ آنکه تمامیت اسم اعظم را دارا نیستند و بهره شان از این اسم کامل نیست ، از تعینات و ظهورات حقیقت محمدیه و متعلم به تعالیم عین ثابت الله در حضرت علم ، پیش از ظهور در هیاکل مادی دنیوی اند . پس آنچه ایشان به نحو تفریق از این اسم دارا بوده اند همه به نحو جمع وتفصیل در بنیه محمدی موجود بوده است . فالولایه الاحمدیه الاحدیه الجمعیه مظهر الاسم الاحدی الجمعی و سائر الاولیاء مظاهر ولایته و محال تجلیاته و نبوته افضل مراتب الانباء من الغیب و الشهود .

فصل دوم: اخلاص و مراتب آن

قال مولانا الحسين روجی فده فی دعا المعروف بالعرفه :

و انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائك حتی لم یحبوا سواک، و لم یلجأوا الی غیرک؛ تو همان کسی هستی که غیر خود را از قلوب دوستانت رانده ای تا آنجا که جز تو کسی را دوست ندارند و به کسی به جز تو پناهنده نمی شوند. و این نهایت مرتبه اخلاص است که امام شهیدان خداوند را با آن می خواند.

اخلاص تصفیه عمل از شوائب و ناخالصیها همراه با نیت صحیح است. زیرا عمل با پاکی نیت، تصفیه شده و لیاقت ورود در محضر ربوبی را می یابد.

عن الرضا(ع):

ان امیرالمومنین کان یقول: طوبی لمن اخلص لله العبادة والدعاء و لم یشغل قلبه بما تری عیناه و لا ینسی ذکر الله بما تسمع اذناه و لم یحمرک صدره بما اعطی غیره؛ امام رضا(ع) فرمود: امیرالمؤمنین(ع) همیشه می فرمود: بهشت برای کسی است که خالص کند برای خدا عبادت و دعایش را و قلبش به آنچه چشمانش ببیند مشغول نشود و به آنچه گوشهایش می شنوند یاد خدا را فراموش نکند و سینه اش به آنچه به دیگران عطا شده تحریک نشود.

مراتب کلی اخلاص عبارت است از اخلاص دین و اخلاص عمل و اخلاص خود. کسی که دین خود را خالص کند از دایره شرک و نفاق بیرون رفته و به اسلام حقیقی داخل می شود. همچنان که حق تعالی می فرماید: **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا** (نساء، ۴/ ۱۴۶)؛ اخلاص در عمل که پس از خالص نمودن دین از کفر و شرک است دارای مراتب بسیار برحسب نیت می باشد:

۱. مرتبه شاکرین: شاکرین کسانی هستند که خدا را می پرستند و عبادت می کنند تا شکر نعمتهای نامتناهیش را ادا کرده باشند. همان نعمتهایی که خدای متعال در باره آنها می فرماید: **وَإِنْ تَعَدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا** (ابراهیم، ۱۴/ ۳۴) و امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه می فرماید:

گروهی با شوق ثواب و پاداش خدا را می پرستند این گونه عبادت عبادت تجار

است و گروهی خدا را از خوف عقاب می پرستند این عبادت، عبادت بندگان است و گروهی خدا را برای اداء شکر می پرستند این عبادت آزادگان است. ۳

۲. مرتبه مقربین: مقربین گروهی هستند که برای نزدیکی و قرب به خدا، خدا را می پرستند.

۳. مرتبه حیا پیشگان: آنها گروهی هستند که انگیزه آنان در طاعات و عبادات حیا از خداست چون می دانند که خدای تعالی بر اندرون وجود آنها آگاه است و به آنچه از اذهان آنها خطور می کند عالم است و به ریزه کاری های وجود آنها احاطه دارد، به همین خاطر از اینکه در مقابل خدا سرکشی و عصیان کنند حیا دارند و به انجام طاعات و عبادات مبادرت می کنند همچنان که در حدیث است: اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک. ۴

۴. مرتبه متلذذین: آنها کسانی هستند که بیش از لذت اهل دنیا از نعمتهای دنیایی از عبادت پروردگارشان احساس لذت می کنند از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: بهترین مردم کسی است که نسبت به عبادت عشق بورزد و با آن معانقه کند و قلباً دوست داشته باشد با بدنش آن را انجام دهد و خود را برای آن از هر فکری خالی کند چنین شخصی باکی ندارد که در چه وضعی زندگی کند در سختی باشد یا در ناراحتی. ۵

۵. مرتبه محبین: محبین کسانی هستند که بر اثر عبادت و اطاعت پروردگار به بالاترین درجات دوستی او رسیده اند چنانکه خدای تعالی می فرماید: یحبهم و یحبونه (مانده، ۵/۵۴) و امیر المؤمنین (ع) می فرماید: ای معبود من گیرم که بر عذابت صبر کنم ولی چگونه بر فراق تو صبر توانم کرد^۶ و عن ابی عبدالله:

العباد ثلاثة: قوم عبدوا الله عزوجل خوفا فتلك عبادة العبيد و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی طلب الثواب فتلك عبادة الاجراء و قوم عبدوا الله عزوجل حباً له فتلك عبادة الاحرار و هي افضل العبادة. ۷

حقیقت اخلاص محبین

این مرتبه از عبادت بنا به فرموده امام صادق (ع) کاملترین و بهترین مراتب آن است. زیرا نیت در آن مشتمل بر محبت در مرتبه اخلاص است و اخلاص در این مقام عبارت از فنای در ذات خداست. یعنی سالک محبت در عبادات را پس از وصول به مقام ذات

بدست می آورد و نیت او همان عشق خداست، زیرا محال است کسی به مرتبه اخلاص بدون فنای ذات خود برسد. سالک مادامی که متوجه به خود است هر چند از غیر خود گذشته باشد باز هم عملش خالص لوجه الله نیست. زمانی مخلص است که خودیت او نابود شده و منیتی در بین نباشد که برای آن عمل کند. در این مرتبه شیطان تسلیم مخلص شده و راهی برای گمراهی او ندارد. چنانکه خود اقرار کرد که: لاغونهم أجمعین. الا عبادک منهم المخلصین (حجر، ۱۵/۳۹-۴۰) کاملان در عبادات که توحید افعالی و صفاتی و ذاتی را پشت سر گذاشته و اینک وجودشان وجود ربانی و عین وجود حق گشته، خدا را چنان می شناسند و او را آنگونه با اخلاص عبادت می کنند که اخلاص دیگران (در هر مرتبه) ذره ای از مرتبه اخلاص ایشان نیست از این رو خداوند در قرآن در آیات مختلف از سوره صافات خلوص این جماعت را از غیرشان متمایز نموده است. اول فرمود: و ما تجزون إلا ما کنتم تعملون. إلا عباد الله المخلصین (صافات، ۳۷/۳۹-۴۰) به این معنا که هر کس هر آنچه کرده جزا می بیند جز بندگان مخلص که جزای آنها چیزی فراتر است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده زیرا اینان که فانی در حق شده اند عملشان نه از خود بلکه از خداست از این رو پاداش آنها را کسی جز خدا نمی داند: فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قره أعین جزاء بما کانوا يعملون (سجده، ۱۷/۳۲) پس هیچکس نمی اند چه چیزهایی از مایه ای روشن بخش دیدگان، به پاداش کارهایی که می کرده اند برای آنها پنهان داشته شده است.

دوم فرمود: فکذبوه فانهم لمحضرون. إلا عباد الله المخلصین (صافات، ۳۷/۱۲۷-۱۲۸) یعنی آنکه در پیشگاه حقتعالی حاضر می شوند جز بندگان با اخلاص زیرا آنان قیامت کبرای نفسانیه را گذرانیده و حساب خود را پس داده اند بنابراین آنها را روز جزای حساب به جایگاهشان فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر (قمر، ۵۴/۵۵) می برند.

سوم فرمود: سبحان الله عما یصفون. إلا عباد الله المخلصین (صافات، ۳۷/۱۵۹-۱۶۰)؛ آنکه خدا از آنچه توصیف می کنند پاک و منزّه است جز بندگان مخلص که هیچ کس جز ایشان نمی تواند خدا را آن گونه که هست تنزیه و تقدیس کند زیرا که غیر این جماعت کسی خدا را آنطور که باید نشناخت. و به عبارت دیگر همه خداوند را به زبان حال و قال خود تسبیح می کنند جز بندگان مخلص که برترین تسبیح مخصوص ایشان است.

چهارم فرمود: فانظر کیف کان عاقبه المنذرین. إلا عباد الله المخلصین (صافات، ۳۷/۷۳-۷۴).

۷۴) بنگر حال ترساننده شدگان را جز بندگان با اخلاص، زیرا آنان از حال تبشیر و تنذیر بیرون رفته و در صراط تجلیات اسمائی و صفاتی قرار گرفته اند، پس حالشان حال دهشت و هیمن است نه خوف و رجا. به عبارت دیگر مخلصین علاوه بر آنکه جزو گروه مندرین اند، از آن درجاتی بالاتر رفته و به خدا رسیده اند پس حساب این گروه از آنان جداست.

پس از گذر از این مرحله به مرتبه ای دیگر از محبت و عشق به حق می رسیم که مخصوص کسانی است که به فراق بعد وصول مبتلا شده اند. محبتی که امام حسین (ع) در دعای عرفه ذکر می کند، درحقیقت فرع اخلاص حاکم بر قلوب سالکان و شیفتگان حق است. به عبارت دیگر محبین کسانی هستند که انگیزه شان در عبادت عشق و محبت به خداست ولی این مرتبه را زمانی بدست آورده اند که دل خود را از اغیار خالی کرده و روی قلب خود را متوجه به یک معبود و معشوق حقیقی کرده اند و در غیر این صورت محبت متوجه چنین دلی نمی شود. این مرتبه مخصوص کسانی است که خود را فراموش کرده و به جمع وحدت و کثرت و بقا بعد الفنا رسیده اند. به عبارت دیگر این مرتبه از عشق مکمل قبلی و بعد از فنا و هنگام هوشیاری برای سالک حاصل می شود. همچنان که امام العارفین و العاشقین در دعای کمیل چنین می فرماید: هبني صبرت علی عذابك فكيف اصبر علی فراقك؛ گیرم که بر عذاب تو صبر کنم پس چگونه بر فراق و دوری تو صبر کنم. محبت سالک زمانی که از معشوقی که به وصال او رسیده جدا می شود کجا، و محبت هنگام وصال کجا. یکی لذت است و دیگری سوختن. یکی عشق است و دیگری آتش. این مرتبه از اخلاص در حقیقت خالص نمودن خود است که بالاترین مرتبه از مراتب اخلاص است. در دعای بیست و هشتم از صحیفه، امام سجاده (ع) می فرماید:

ای خداوند من از روی اخلاص تنها و تنها تو را برگزیده ام و با همه وجودم به تو روی آورده ام و از هر کس که خود نیازمند توست روی بر تافته ام و به هر کس که از نعمت تو اش بی نیازی نیست تمنایی نکرده ام. تویی ای سرور و مولای من که تنها و تنها پیشگاه توست که باید دست طلب به سوی آن دراز کرد نه هر کس دیگری که از او چیزی می طلبند تنها و تنها درگاه توست که باید از آنجا حاجت خواست نه هر کس دیگری که از او حاجت می خواهند. پیش از آنکه دیگری را بخوانم تنها و تنها تو را می خوانم و تنها به تو امید می بندم و تنها دست دعا به

آستان تو بر می دارم و تنها تو را ندا می دهم.^۸

مهمترین اثر اخلاص

مهمترین اثر اخلاص که در احادیث مکرر به آن اشاره شده است، جاری شدن چشمه های حکمت بر قلب و زبان است. عن النبی (ص) قال: ما اخلص عبد لله عزوجل اربعین صباحاً إلا جرت ینایع الحکمة من قلبه علی لسانه.^۹ حکمت مذکور در روایت غیر از معانی علمی و فلسفی آن و شامل درک حقایق کلیه، کشف اسرار و وصول به کنه اشیا عالم است. خداوند متعال در قرآن حکمت را به عظمت ستوده و از آن با عنوان خیر کثیر یاد فرموده است. یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیراً کثیراً (بقره، ۲/ ۲۶۹)

در بیان این حقیقت امام خمینی (ره) می فرمایند:

علاج و کل العلاج در این است که انسان که می خواهد عملش الهی باشد وارد هر عملی که شد مجاهده کند و با هر ریاضت و جدیتی شده قصد خود را تلخیص کند. سرمایه نجات و سرچشمه فیوضات، تخلیص نیت و نیت خالصی است. من أخلص لله اربعین صباحاً جرت ینایع الحکمة من قلبه علی لسانه، اخلاص چهل روزه این است آثار و فوایدش. پس شما که چهل سال یا بیشتر در جمیع اصطلاحات و مفاهیم در هر عملی کوشیدید و خود را علامه در علوم می دانید و از جنرال الله محسوب می کنید و در قلب خود اثری از حکمت و در لسان خود قطره ای از آن نمی بینید، بدانید تحصیل و زحمتتان با قدم اخلاص نبوده، بلکه برای شیطان و هوای نفس کوشش کردید. . .^{۱۰}

فصل سوم: توبه و مراتب آن

امام حسین (ع) در دعای عرفه چنین می فرمایند:

ثم أنا یا الهی المعترف بذنوبی فاغفرها لی، أنا الذی أسأت أنا الذی اخطأت أنا الذی هممت أنا الذی جهلت أنا الذی غفلت أنا الذی سهوت... أنا الذی اعترفت بنعمتک علی، و عندی و ابوء بذنوبی فاغفرها لی یا من لا تضره ذنوب عباده...؛ ای خدای من به گناهامم معترف و مقررّم پس توبه کرمّت از من در گذر. من همانم که

بد کردم من همانم که خطا کردم من همانم که غفلت کردم من همانم که اشتباه کردم... من همانم که اعتراف به نعمت و عطایت بر خود کردم و باز به گناهان رجوع نمودم پس معترفم از آن گناهان مرا ببخش ای خدایی که گناهان بندگان را هیچ تو را زیان نخواهد داشت .

این کلمات در حالی از زبان انسان کامل صادر شده است که خود را در برابر خالق، ضعیف و ناتوان و در برابر نعمتهای او ناسپاس می بیند . شاید در وهله اول گمان کنی توبه حضرت حسین (ع) برای چیست؟ آیا به حقیقت گناهکار است یا برای آموزش به شیعیان و طرفداران خود چنین مطالبی را به زبان می آورد . حق آن است که بگوییم او خود را در برابر عظمت خداوند گنهکار و مقصر می داند و این اعتراف به تقصیر از فرط هیجان و عشقی است که نسبت به مبدأ اول از صدر نورانی آن امام همام صادر می شود .

توبه عوام

توبه به معنی بازگشت از گناه و در اصطلاح اهل علم، پشیمانی برگناه است . پس از آنکه برای سالک بیداری حاصل شد، اولین کاری که باید طبق دستور علمای اخلاق بکند، توبه است . یعنی آنکه در دل نیت کند از گناهی که در گذشته کرده، به سوی خدا بازگشت کند . این بازگشت و رجوع متضمن سه اصل است :

اول : از گناهان خود واقعا پشیمان شده و عزم نماید که دیگر به سمت آن گناهان باز نگردد .

دوم : حقوقی که از مردم ضایع کرده، همه را جبران نماید . حق الناس چون نوعی ظلم به حقوق دیگران است ، .

سوم : حقوقی که از خداوند ضایع نموده ادا نماید . یا فرایض و واجباتی که از روی سهل انگاری یا بی توجهی در وقت خود انجام نداده همه را قضا کند .

از مواردی که متفرع بر پشیمانی است، گریه و اندوه است به اندازه ای که گوشتی که از راه حرام برتن فرد روئیده با این اندوه از بین رفته و مطابق روایت گوشت نو برآید . از موارد متفرع بر عزم آنکه، فکر بازگشت به گناه را هم از ذهن خود بیرون کند؛ زیرا نفس به دلایل مختلف طالب گناه بوده و معصیت برای او لذت بخش است، به همین دلیل فکر گناه

ممکن است انسان را ناخودآگاه به سمت گناه بکشاند و نیز از موارد دیگر که متفرع بر عزم به عدم بازگشت به سوی گناه است آنکه، اگر به هر دلیل میلی برای او به انجام گناه پیش آمد، یا عمل خلاف شرعی مرتکب شد خود را تنبیهی سخت کند تا دیگر اشتیاق به معصیت پیدا نکند. از این مورد نمونه‌های عملی بسیار در میان علماء نقل شده است. از مواردی که متفرع بر حق الله است آنکه همانطور که شیرینی گناه را بر نفس خود چشانیده و از آن لذت برده، تلخی عبادت و مخالفت با نفس را هم به خود بچشاند و این امر در ضمن انجام قضای واجبات و ادای فرایض و نوافل و عبادات مستحب صورت خواهد گرفت. خداوند نیز برای این گونه توبه که توبه حقیقی می‌باشد، سه پاداش در قرآن ذکر فرموده است:

۱. رستگاری و سعادت: و توبوا إلى الله جميعاً أيها المؤمنون لعلكم تفلحون (نور، ۳۱/۲۴).
 ۲. تبدیل سیئات به حسنات: إلا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً فاُولئک یدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفوراً رحیماً (فرقان، ۷۰/۲۵).

۳. محبوب خداوند شدن: إن الله یحب التوابین و یحب المتطهرین (بقره، ۲/۲۲۲).
 همچنین شروطی که حق تعالی برای توبه ذکر فرموده عبارت از سه شرط است که در زیر به آنها اشاره می‌شود:

شرط اول اینکه توبه قبل از مرگ و رؤیت احوالات آخرت باشد: و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی إذا حضر أحدهم الموت قال إني تبت الآن (نساء، ۴/۱۸).

الامام الصادق و قد سئل عن قول الله عزوجل: و لیست التوبة للذین... ذلک اذا عاین أمر الاخرة وعن رسول الله (ص): من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته. ۱۱
 شرط دوم آنکه گناه به جهالت و غفلت نه از روی عناد و لجاجت از انسان صادر شده باشد: إنما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة (نساء، ۱۷/۱۷): إنه من عمل منکم، بجهالة ثم تاب من بعده وأصلح فإنه غفور رحیم (انعام، ۶/۵۴)

و شرط سوم آنکه توبه فرد، توبه نصوح باشد: یا أيها الذین آمنوا توبوا إلى الله توبه نصوحاً (تحریم، ۸/۶۶)

در معنای توبه نصوح روایات مختلف با مضامین تقریباً یکسان وارد شده است. امام علی (ع) فرمود: توبه نصوح پشیمانی به قلب، استغفار با زبان و عدم بازگشت

به گناه است. و نیز امام هادی (ع) فرمود: توبه نصوح آن است که باطن انسان مانند ظاهر او بلکه برتر از آن گردد. و امام کاظم (ع) فرمود: نصوح یعنی فردی توبه کند و دیگر به گناه باز نگردد. ۱۲

مرحوم عارف کامل میرزا جواد ملکی تبریزی (ره) در باب توبه می فرماید:

خوب است در مقام اقدام به توبه، عملی را که سید بزرگوار در اقبال، در اعمال ماه ذی القعدة روایت کرده بجا بیاورد و تفصیل آن این است که حضرت ختمی مرتبت (ص) روزیکشنبه دوم ذی القعدة بیرون تشریف آورده فرمودند: یا ایها الناس کدام یک از شما اراده توبه دارد؟ عرض کردیم همه ما می خواهیم توبه نماییم. فرمودند: غسل بکنید و وضو بگیرید و چهار رکعت نماز در هرکعت یک مرتبه حمد و سه مرتبه توحید و یک مرتبه معوذتین بخوانید و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار و ختم به لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم نمایید و بعد از آن بگوئید: یا عزیز و یا غفار اغفر لی ذنوبی و ذنوب جمیع المومنین و المومنات فانه لا یغفر الذنوب الا انت و فرمود: هیچ بنده ای نیست از امت من که این عمل را بکند جز اینکه منادی از آسمان ندا دهد: ای بنده خدا عملت را از سر بگیر که توبه تو مقبول است و گناه تو آمرزیده الی آخر حدیث. ۱۳

توبه خواص و اخص خواص

اولین مرتبه توبه خاصان درگاه، توبه سالکان راه و پویندگان طریق حق است که این جماعت توبه نه از کبائر، بلکه از صغائر و مکروهات می نمایند. مرتبه دیگر مقربین درگاه اند که توبه از توجه به غیر حق تعالی می نمایند نه از گناه، و همین است معنای عبارت حسنات الابرار سیئات المقربین. مرتبه فوق اینها، صدیقان می باشند که توبه از واردات قلبیه می نمایند و مرتبه آخر توبه فانیان فی الله است که توبه از شطحیات خود می نمایند.

اما اخص خواص یعنی آنانکه خداوند به ایشان عنایت کامل فرموده و آنان را از مرتبه فنا گذرانده و از حال تلوین به مقام تکوین و از محو به صحو رسانده، توبه از غبار نگاه به کثراتی می نمایند که بر قلب ایشان می افتد. از این کلمات به خوبی معلوم می شود که برای گناه مراتبی است که برخی از مراتب آن جزو حسنات ابرار شمرده می شود و برخی تنها

برای خالصین درگاه حق، گناه است چنانکه از رسول خدا (ص) وارد شده است که فرمود: انه لیغان علی قلبی و اینی لاستغفرالله فی کل یوم سبعین مره یعنی بر قلب من غباری می نشیند که هر روز هفتاد بار استغفار می کنم. این کدورت می تواند توجه به کثرات باشد ولی از قبیل خواطری بوده که زود زایل می شده است. و در حدیث است که رسول خدا (ص) از هیچ مجلسی بیرون تشریف نمی برد مگر آنکه بیست و پنج مرتبه استغفار می کرد.^{۱۴}

تفسیر آیاتی از سوره فتح

خداوند می فرماید: إنا فتحنا لک فتحاً مبیناً. لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما

تأخر (فتح، ۴۸/۱-۲)

فتح در مسلک عارفان عبارت از گشایش علوم و معارف و تجلیات و اشراقات ربانی بر قلب سالک، و شامل سه مرتبه است. اول الفتح القریب. قال الله تعالی: نصر من الله و فتح قریب (صف، ۶۱/۱۳)؛ که عبارت از ترقی انسان از مقام نفس به مقام قلب است و شامل معارفی است که در مرتبه ملکوت و جبروت بر قلب سالک تجلی پیدا می نماید. این فتح مقدمه ای است برای عبور از مقام قلب به مقام روح.

دوم، فتح مبین است که در کریمه فوق بدان اشاره شده است و از آن تعبیر به مقام قلب بالغ به مقام روح نیز کرده اند. و آن زمانی است که سالک به مرتبه واحدیت و حضرت لاهوت رسیده باشد، این مرتبه از حضرات که در حقیقت همان عالم اسماء و صفات الهی است، نام دیگر مقام قاب قوسین است. در این مشهد فنای سالک فنای اسمائی است و فتحی که برای او در این مرتبه رخ می دهد، تجلیات اسمائی است. و مرتبه آخر فتح مطلق است که خاص قلب بالغ به مقام سرّ و همان «مقام او ادنی» است که در آیه: اذا جاء نصر الله و الفتح (نصر، ۱۱۰/۱) به آن اشاره شده و فتح باب وحدت و فنای در احدیت است که تنها خاص انسان کامل محمدی، حضرت ختمی مرتبت (ص) و اولیاء او (صلوات الله علیهم) به تبع اوست^{۱۵}

نوع توبه ای که انبیاء سالفه نموده اند، توبه خواص و توبه پیامبر اسلام (چنانکه در حدیث اشاره شده است) توبه اخص خواص بوده است. باید دانست که امام حسین (ع) به

عنوان یکی از اولیاء محمدیین، واجد همین مراتب است. پس اگر توبه از گناهی می نماید در حقیقت توبه از خواطر و عنایت به کثراتی است که در قلب او غباری ایجاد کرده است. منظور توبه اخص خواص است.

فصل چهارم: حمد و مراتب آن

امام حسین (ع) پس از ذکر نعمتهای بسیار خداوند در ستایش او چنین می فرمایند:
ان لو حاولت واجتهدت مدى الاعصار و الاحقاب لو عمرتها ان اؤدی شكر واحدة من انعمک ما استطعت ذلك الا بمنک الموجب علی به شکرک ابدأً جدیداً و ثناء طارفاً عتیداً اجل و لو حرصت انا و العادون من انامک ان تحصی مدى انعامک سالفه و انفه ما حصرناه عدداً و لا احصیناه امداً هیئات انی ذلک و انت المخبر فی کتابک الناطق و النبأ الصادق و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها... از بسیاری آنها اگر به قصد و کوشش در ضبط آنها عمری پردازم طول مدت عصرها و بلکه قرنها اگر عمر کنم شکر یکی از آن نعمتها را نتوانم کرد مگر باز به نعمت دیگری که آن نیز به من شکر و ستایشی تازه واجب گرداند. آری اگر من و تمام حساب دانان عالم خلقت بخواهیم نهایت نعمتهایت از گذشته و حال و آینده را احصا کنیم هرگز به حساب و شماره اش و درک نهایتش قادر نخواهیم بود، هرگز، و کجا توانیم در صورتی که خود در کتاب ناطق قرآن بیان فرمودی که اگر بخواهید نعمتهای خدا را به شماره آرید هرگز نتوانید...

حمد، عبارت است از اظهار کمالات محمود و اعلان محامد او، بنابراین هم شامل ثنا می شود، هم شامل مدح و هیچ ثنا و حمدی نیست مگر آنکه به حق راجع است زیرا آغاز حمد از او و نهایتش به سوی اوست.

شناخت عرفانی مراتب حمد در غیب

اولین مرتبه از مراتب حمد، حمد ذات است برای ذات به کلام و سمع ذاتی و کلامه فی هذا المقام عبارة عن التجلی الغیبی الحاصل من تعلقی الارادة و القدرة لاطهار ما فی الغیب و ایجاد و سمعه عبارة عن تجلیه بعلمه المتعلق بحقیقة الکلام الذاتی. نتیجه این

حمد اظهار مکنونات غیبی است به تجلی ذات به فیض اقدس در حضرت واحدیت و جمع الجمع به ظهور اسماء و صفات که این تحمید از ازل الازل بوده و تا ابد الابد خواهد بود. مرتبه دیگر از مراتب حمد به لسان احدیت ذاتیه و اسم اعظم است؛ این اسم شریف به تمام حقیقت وجودی اش، ثنای ذات حق می کند به لسان استعداد کامل خود. در این مقام ذکر و ذاکر و مذکور، الله است. نتیجه این حمد ظهور اسماء الهی در مقام جمعی است. مرتبه دیگرش به لسان احدیت جمع و واحدیت است. در این مرتبه اسماء به فراخور استعداد، اظهار کمالات ذات نموده و به تجلیات ربانی، حمد ذات به وساطت الله می نمایند. حاصل این حمد ظهور اعیان و صور اسماء است. مرتبه دیگر از حمد، حمد اعیان علمی است مر ذات حق را به توسط اسماء که نتیجه اش ظهور اعیان عینی است.

قال العارف القیصری فی شرح الفصوص :

و اما حمده ذاته فی مقام الجمعی الالهی قولاً فهو ما نطق به فی کتبه و صحفه من تعریفاته نفسه بالصفات الکمالیه و فعلاً فهو اظهار کمالاته الجمالیه و الجلالیه من غیبه الی شهادته و من باطنه الی ظاهره و من علمه الی عینه فی مجالی صفاته و محال ولایات اسمائه. و حالاً، تجلیاته فی ذاته بالفیض الاقدس الاولی و ظهور النور الازلی فهو الحامد و المحمود جمعاً و تفصیلاً.^{۱۶}

چون در مقام ذات جمعی هیچ کثرتی، متعین نیست حتی کثرت علمی، پس حمد ذات برای ذات است نه به وجه تفریق قولی و فعلی و حالی بلکه به وجه جمعی غیبی به کلام ذاتی از لسان ذاتی به سمع ذاتی در حضرت غیب و فی هذا الموقف لا اثر و لا مآثور و لا اسم و لا رسم، غیر معروفه لاحد من الانبیاء و المرسلین حتی خاتم النبیین بل کله بطون و غیب و کمون. ظهور حمد ذات به لسان غیبی قولی در مقام احدیت ذاتیه، به کلام قرآنی جمعی متنزل از غیب هویت به حقیقت محمدیه و به کلام فرقانی تفصیلی نازل از منزله قرآنی به حقایق تمام انبیاء در حضرت واحدیت است.

شناخت عرفانی مراتب حمد در شهادت

در عوالم شهود و اعیان خارجی، که فرقی نیست در اینجا بین جماد و نبات و انسان و حیوان، زبان حمد هر چیز و هر کس مخصوص به خود اوست: **ولکن لا تفقهون تسبیحهم حمد یا به زبان قال است یا به لسان حال و یا به فعل و عمل.** پس از آنکه سالک مرتبه حمد

قولی را گذارنید، به سبب تربیت از اسم خود، تجلیات الهی را دریافت کرده و مربوط به رب خود گردیده، به عین ثابتش متصل می‌گردد. این اتصال عبارت است از ظهور و بروز اسماء الهی متجلی در قلب سالک. در این حال عارف حمد ذات به استعداد خود و اسم ظاهر در وجودش می‌نماید و لذا حمد به لسان حال و استعداد، مخصوص کسانی است که به فنای ذات رسیده و توجهی به خود و جسمانیت خود ندارند تا بخواهند حمد حق به لسان قال بکنند. حمد فعلی هم که عبارت است از اتیان بالاعمال البدنیة من العبادات و الخیرات ابتغاء لوجه الله و توجهاً الی جنابه الکریم. این مرتبه از حمد از اثرات حمد حالی بوده و مرتبه ای خاص از مراتب حمد نیست.

با نظر به عوام و خواص و خاص الخواص برای حمد مراتبی است. آنانکه هنوز در مقام تفرقه و صحنه و برای حق تعالی فاعلیتی به نحو یقین قائل نیستند، حمد خدا جز به لقلقه زبان و عادت نمی‌کنند و اما خواص که به محو و فنای ذات رسیده و از خود بی خود شده و متخلل در ذات حق گشته اند، حمد حق از زبان حق و برای حق می‌کنند ولی اخص خواص که به مرتبه صحو بعد المحو رسیده‌اند و حق در ایشان متخلل گشته، زبانشان مترنم به کلام من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق بوده و حق و خلق را یکجا در نظر دارند، پس حمد ایشان جامعتر و کاملتر است و به خاطر کمال انسانیتشان در این مقام، خداوند از زبان ایشان خود را حمد می‌کند. این مرتبه جمع قرب فرائض و نوافل و اکمل مراتب سلوک الی الله است و الحق بهم یسمع و یبصر و بیطش. به لحاظ آنکه تمام مراتب حمد برای الله است هر عینی که به این اسم و حقیقت آن اقرب از اسماء دیگر باشد حمدش از غیرش بیشتر است و لذا اولیاء محمدیین که درکشان از اسم الله کاملترین مراتب ادراک است، حمد ایشان کاملترین حمد و مدحشان اتم مدایح است. پس تازمانی که حامد، خلق و محمود خالق است، حمد کاملی صورت نگرفته است.

کسی که به مرتبه توحید افعالی رسیده، چون همه افعال و حرکات و سکانات عالم را به اراده و مشیت خداوند می‌بیند، اگر کسی هم لطف و نیکی ای به او کند آن را هم از خدا می‌بیند، پس از او تشکر می‌کند ولی در حقیقت خداوند را سپاس می‌گوید. همچنین کسی که به توحید صفاتی نائل شده است هر صفت نیک و خیری در عالم ببیند، خدا را شکر می‌کند، اما حضرت حسین (ع) که از کسانی است که به توحید ذات رسیده، و از ناحیه

خدا بازگشته است (در قوس نزول)، خدا را در ذات هر شی ای از اشیاء عالم مشاهده می کند بنابراین هر گفتار و کرداری از او متضمن یادی از خداست چون او خدا را همه جا می بیند و به همین جهت شکر از هر کسی می نماید در حقیقت شکر از خدا نموده است. بنابراین حمد او با حمد بقیه، زمین تا آسمان متفاوت است: وقتی او الحمد لله رب العالمین می گوید چیزی از آن می فهمد که ما پی به عشری از اعشار آن نمی بریم، پس بهتر است سخن کوتاه کرده و در مرتبه خود صحبت کنیم.

شناخت اخلاقی، قرآنی از حمد و شکر و مراتب آن

حمد به معنای تصور نعمت و اظهار آن و سپاسگذاری از منعم است. به عبارت دیگر حمد عبارت از شناخت نعمت منعم و شادمانی و سرور نسبت به آن، عمل به مقتضای این سرور با عزم بر امور خیر، سپاسگذاری از منعم و استعمال نعمت در راه بندگی خداوند است.^{۱۷}

حمد دارای سه مرتبه و رکن است: اول حمد قلبی و آن این است که در دل متوجه و متذکر نعمتهای خدا باشد و به این مطلب ایمان داشته باشد که هر چه دارد از اوست و اگر بنده ای چیزی به او عطا می کند بداند که خداوند اراده فرموده که او اینچنین عطایی نسبت به او داشته باشد. همچنان که مروی است موسی (ع) در مناجات گفت: الهی آدم را به ید قدرت خود آفریدی و او را در بهشت خود جای دادی و حوا را به او تزویج نمودی چگونه شکر تو را نمود؟ خدای تعالی فرمود: دانست که اینها از من است.^{۱۸} نتیجه شکر باطنی و ایمان قلبی نسبت به نعمتهای حق تعالی، دو چیز است: اول شکر زبانی، یعنی به هنگام استفاده از نعمتهای بیکران الهی زبان به حمد و سپاس الهی بگشاید و دوم شکر عملی یعنی آنکه نعمتهایی که خداوند به او عطا فرموده است را در راهی که خداوند اراده کرده و مورد رضای اوست به کار گیرد. چنانکه در روایت است که امام صادق (ع) فرمود: شکر هر نعمتی اگر چه بزرگ باشد آن است که حمد خدای را کند.^{۱۹} او فرمود: شکر نعمتها اجتناب از محرمات است و تمام شکر گفتن الحمد لله است.^{۲۰}

درسهایی از قرآن

۱. خداوند انسانها را امر به شکرگذاری نموده: **یا ایها الذین آمنوا کلووا من طیبات ما رزقناکم واشکروا لله إن کنتم إیاه تعبدون** (بقره، ۱۷۲/۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از روزیهای پاک که خداوند برای شما ارزانی داشته بخورید و شکر او را به جای آورید اگر تنها او را می پرستید.

۲. حق تعالی مرتبه شکرگذاری را بالاتر از مرتبه تقوا قرار داده فرمود **آنانکه تقوا را رعایت می کنند شاید به درجه شکرگذاری برسند. فاتقوا الله لعلکم تشکرون** (آل عمران، ۱۲۳/۳)، این آیه نشان می دهد شکر و سپاس از نعمتهای حق مرتبه بالایی است که تنها کسانی که جزو متقین هستند به آن درجه نائل می شوند. از این روست که در بسیاری از آیات قرآن فرمود: **قلیلاً ما تشکرون** (ملک، ۲۳/۶۷)، یا فرمود: **ولکن اکثر الناس لا یشکرون** (غافر، ۶۰/۴۰)، و این به آن خاطر است که به جا آوردن تمام مراتب و ارکان شکر (یعنی زبانی، قلبی و عملی) آنطور که شایسته و سزاوار است، جز از عهده کمی بر نمی آید.

۳. یکی از آثار و عواقب شکرگذاری در دنیا افزایش روزی و نعمتهای دیگر است. زیرا که حق خود وعده داده و فرمود: **لئن شکرتم لازیدنکم** (ابراهیم، ۷/۱۴)، این حقیقت در روایات فراوانی نیز مورد تأکید قرار گرفته است از جمله امام علی (ع) فرمود: خداوند در سپاس گفتن را بر بنده ای نمی گشاید، درحالی که در نعمت را به روی او ببندد. ۲۱

۴. بزرگی و عظمت مقام شکر همانطور که پیش از این به آن اشاره شد، زمانی معلوم می شود که با تأمل در آیات قرآن می بینیم که حق تعالی ابراهیم و نوح که دو تن از انبیاء اولو العزم هستند را صاحبان مقام شکر معرفی نموده و آنها را به این صفت می ستاید درباره نوح می فرماید: **إنه کان عبداً شکوراً** (اسراء، ۳/۱۷) و نیز در مورد ابراهیم فرمود: **شاکراً لانعمه اجتباہ و هداه إلی صراط مستقیم** (نحل، ۱۶/۱۲۱)؛ یعنی ابراهیم بنده شاکر ما بود و ما نیز به خاطر همین شکرگذاری اش، وی را (برای رسالت) انتخاب نموده و به راه مستقیم هدایتش نمودیم. همچنین حکمت را هم ردیف شکر قرار داده و در مورد لقمان حکیم فرمود: **ولقد آتینا لقمان الحکمة أن أشکر لله و من یشکر فانما یشکر لنفسه** (لقمان، ۱۲/۳۱) و ما به لقمان حکمت عطا کردیم و فرمودیم شکر خدای را به جای آور که هر که شکر کند به نفع خود شکر کرده است. و از زبان سلیمان فرمود: **رب أوزعنی أن اشکر نعمتک الی أنعمت علیّ**

و علی والدی و آن أعمال صالحاً ترضاه (نمل، ۲۷/۱۹)؛ خداوند توفیق شکر نعمتهایی که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای، عنایت فرما و مرا به عمل صالح خالصی که مرضی توست موفق بدار. و نیز به پیامبر اعظم خود فرمود: بل الله فاعبد و کن من الشاکرین (زمر، ۳۹/۶۶)؛ خدارا پرستش کن و از شاکرین باش.

فصل پنجم: توکل و مراتب آن

امام حسین (ع) در دعای عرفه با بیانی زیبا چنین مقام توکل را نشان می دهند:

الهی... بک انتصر فانصرنی و علیک اتوکل فلا تکلنی و ایاک اسئل فلا تخیننی و فی فضلک ارغب فلا تحرمنی و بجنابک انتسب فلا تبعدنی و بیابک اقف فلا تطردنی... لقد خاب من رضی دونک بدلا و لقد خسر من بغی عنک متحولا کیف یرجی سواک و انت ما قطعت الاحسان...؛ خدایا من از تو یاری می طلبم پس یاریم کن و بر تو توکل می کنم پس مرا وانگذار و از تو درخواست می کنم پس ناامیدم مگردان و به فضل و کرم تو چشم دارم پس محروم مگردان و خود را به تو منتسب می دانم پس مرا از خود دور نکن و به درگاه تو ایستاده ام پس مرا از آن مران... هر کس به هر چیزی غیر از تو مایل شد از هر چیز محروم شد و هر که روی طلب از تو گردانید زیانکار گردید چگونه چشم امید به غیر تو کنند در صورتی که تو هرگز قطع احسان از بندگانت نکرده و نخواهی کرد...

قال الله تعالی: الذین صبروا و علی ربهم یتوکلون (نحل، ۱۶/۴۲)

صاحب منازل السائرین می فرماید:

توکل، واگذار نمودن تمام امور است به صاحب آن و اعتماد کردن بر وکالت اوست و بعضی گفته اند: التوکل علی الله انقطاع العبد فی جمیع ما یأمله من المخلوقین. یعنی توکل بر خدا، بریدن بنده است تمام آرزوهای خود را از مخلوق و پیوستن به حق است از آنها. ۲۲

به بیانی دیگر توکل، اعتماد و اطمینان قلبی انسان به خداوند در همه امور خویش و بیزاری از هر قدرتی غیر از او و نتیجه کارهای را به او واگذار کردن است. تحقق این حالت در انسان متوقف است بر تحقق چند حالت: اول: ایمان به اینکه خداوند بر سختی ها و

مصائب و دشواریهای بنده آگاه است و به همه آنها علم دارد. دوم: ایمان به اینکه خداوند در برآوردن حاجات بنده قادر بوده و محتاج به غیرخود نیست. سوم: ایمان به اینکه، هیچ قدرت و قوتی جدا از قدرت خداوند در کارعالم و آدم اثرگذار نیست و همه علل و اسباب مقهور قدرت الهی اند و تحت اراده او عمل می کنند که خود در واقع مرتبه ای از مراتب توحید است و بالاخره اعتقاد به اینکه خداوند هر وقت خود صلاح بداند، در رفع مشکل و برآوردن حاجت بنده اراده خواهد فرمود. ۲۳

توکل سیره انبیاء

توکل برخدا سیره مهم انبیاء در همه اوقات و احوال بوده است. خداوند در قرآن پس از بازگو کردن بعضی از حالات انبیاء اشاره به توکل ایشان برحق نموده و این مقام بزرگ را از میان صفات دیگر این چنین می ستاید.

حق تعالی از زبان پیغمبر اسلام می فرماید: علیه توکلت و هورب العرش العظیم (توبه، ۱۲۹/۹) و همچنین از لسان سایر انبیاء عظام هر یک برحسب مرتبه شان در علم الهی چنین می فرماید:

از زبان نوح (ع): فعلی الله توکلت (یونس، ۷۱/۱۰)

از زبان موسی (ع) به قوم خود: فعلیه توکلوا (یونس/ ۸۴)

از زبان هود (ع): اِنی توکلت علی الله ربی و ربکم (هود، ۵۶/۱۱)

از زبان شعیب (ع): و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و اِیه اُنیب (هود، ۸۸/۱۱)

از زبان یعقوب (ع): اِن الحکم إلا لله علیه توکلت و علیه فلیتوکل المتوکلون (یوسف، ۶۷/۱۲)

یکی از نکات مهم این است که توکل یکی از منازل رفیع و بلند سالکان الی الله است. پیش از این گفتیم که کسی می تواند متوکل باشد که چهار مرحله ایمان را قبل از آن، گذرانده باشد، به همین دلیل می گوئیم توکل دارای جایگاه بلندی است که خداوند متوکلین را چنین معرفی کرده است.

۱. توکل را یکی از صفات مومنان معرفی کرده و متوکل را مؤمن مینامد. از آن جمله در

موارد اشاره می فرماید: وعلی الله فلیتوکل المؤمنون (مائده، ۱۱/۵)

۲. حق تعالی متوکل را دوست داشته و به او عشق می ورزد و به عبارت دیگر متوکل

محبوب خداست. انّ الله يحب المتوكلين (آل عمران، ۳/۱۵۹)

۳. برطبق نص قرآن، شیطان برکسانی که خدا توکل کرده و به او ایمان دارند هیچ تسلطی نداشته و در آنها راهی برای نفوذ ندارد. این به آن خاطر است که متوکل به لحاظ آنکه در هر کاری به حق تعالی امید دارد، پس در همه حال به یاد خداست و بر کسی که دائم الذکراست شیطان راه نفوذی ندارد.

إنه ليس له سلطان على الذين آمنوا و على ربهم يتوكلون (نحل، ۱۶/۹۹)

۴. بر طبق فرمایش حق در قرآن (البته که در گفتار خداوند هیچ کذب و دروغ و خلف وعده ای نیست) هرکس در هر کاری برخدا توکل کند و امور خود را به حق واگذارد خداوند او را کفایت می فرماید: و من يتوكل على الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره (طلاق، ۳/۶۵)

پیامبر فرمود: هر کس مایل است پرهیزگارترین و نیرومندترین مردم باشد باید بر خدا توکل کند. و نیز فرمود: کسی که به خدا تمسک جوید خدا او را نجات دهد و هیچ شیطانی به او ضرر نرساند. ۲۴

امام علی (ع) فرمود: هر که برخدا توکل کند سختی ها بر او آسان شود. ۲۵

حضرت علی بن الحسین (ع) فرمود: روزی بیرون شدم تا به دیواری رسیدم و بر آن تکیه دادم. ناگاه مردی که دو جامه سفید بر تن داشت پیدا شد و در رویم نگرست. پس گفت: ای علی بن الحسین چه شده است که تو را اندوهگین می بینم؟ آیا اندوهت برای دنیا است که روزی خدا برای نیکوکار و بدکار آماده است. گفتم: برای دنیا اندوهگین نیستم زیرا آنچه تو می گویی درست است. گفت: پس برای آخرت است؟ که وعده ای درست و سلطانی قاهر نسبت به آن حکم می فرماید. گفتم: برای آنهم اندوه ندارم زیرا چنان است که می گویی. گفت: اندوهت پس برای چیست؟ گفتم: از فتنه عبدالله بن زبیر و وضعی که مردم دارند می ترسم. او خندید و گفت: ای علی بن الحسین آیا دیده ای کسی به درگاه خدا دعا کند و مستجاب نشود؟ گفتم: نه. گفت: آیا دیده ای کسی برخدا توکل کند و خدا کارگزاریش نکند؟ گفتم: نه. گفت: آیا دیده ای کسی از خدا چیزی بخواهد و به او ندهد؟ گفتم: نه. پس از نظرم غایب شد. ۲۶

حسن بن جهم از امام رضا (ع) سوال کرد: فدای تو شوم حد توکل چیست؟ فرمود: از احدی غیر از خدا نترسی. و پیغمبر فرمود: کسی که دوست دارد با تقواترین مردم نزد خدا

باشد پس توکل بر خدا کند. ۲۷

مرحوم عارف بالله میرزا جواد ملکی تبریزی (ره) می فرماید :

چگونه ممکن است که آدمی همه خواسته های خود را تابع خواسته های حق کند؟ هنگامی که بنده ای عنایت خدا را شناخت، و عاقل هم بود هرگز اراده ای برخلاف اراده خدا نمی کند زیرا شناخت عنایت الهی حکم می کند که خدای تعالی چیزی به جز خیر و صلاح بنده اش نخواهد و شخص عاقل هیچ حرکتی را جز در طریق صلاح و اصلاح انجام نمی دهد و به چیزی برخلاف مصلحت راضی نمی شود بنابراین ماده و ریشه اراده مخالفت کننده می شود زیرا اراده از علم به صلاح ریشه می گیرد و وقتی فهمید که در غیر آنچه خدای تعالی خواسته است صلاح و مصلحتی وجود ندارد قهراً اراده ای هم برخلاف خواست خدا نخواهد داشت. ۲۸

-
۱. شرح فصوص الحکم، تاج الدین خوارزمی/۳۴۳، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
 ۲. اخلاق، سید عبدالله شبیر/۱۷، رکن اول، باب اول، فصل دوم.
 ۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.
 ۴. الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ناصر مکارم شیرازی، ۳۳۰/۲۰، مدرسه امام علی بن ابیطالب، ۱۴۲۱ق.
 ۵. آداب الصلاه، امام خمینی/۱۲۲، موسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۸.
 ۶. بخشی از دعای کمیل.
 ۷. علم اخلاق اسلامی، ترجمه جامع السعادات، سید جلال الدین مجتبیوی، ۱۵۲/۳، انتشارات حکمت، ۱۳۷۷.
 ۸. ترجمه صحیفه سجادیه، عبدالمحمد آیتی/۱۸۶، انتشارات صدا و سیما، ۱۳۷۵، ص ۱۸۶
 ۹. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم/۹۰، نشر هجرت، ۱۴۰۱.
 ۱۰. شرح چهل حدیث، امام خمینی/۳۳۳، موسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۸.
 ۱۱. میزان الحکمة، محمدی ری شهری، ۱/۳۴۲، دارالحدیث، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۴۲.
 ۱۲. همان.
 ۱۳. رساله لقاء الله، میرزا جواد ملکی تبریزی/۸۱، چاپ دهم، فیض کاشانی.
 ۱۴. شرح چهل حدیث امام خمینی/۳۳.
 ۱۵. همان.
 ۱۶. شرح فصوص الحکم، داوود قیصری/۲۹۲، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵.
 ۱۷. علم اخلاق اسلامی، ۳/۲۹۷.
 ۱۸. محجه البیضاء، ملا محسن فیض کاشانی، ۶/۱۴۶.

۱۹. کافی، ۹۵/۲، ح ۱۱.
۲۰. همان، ح ۱۰.
۲۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۵.
۲۲. چهل حدیث/ ۲۱۴.
۲۳. ر. ک. ترجمه المیزان علامه طباطبایی سید محمد باقر موسوی، ۱۱/ ۲۱۶-۲۱۷، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۲۴. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ۲/ ۲۸۸.
۲۵. غررالحکم/ ۲۵۳.
۲۶. اصول کافی، مرحوم کلینی، ترجمه سید جواد مصطفوی، انتشارات اسلامی، ج ۲، باب توکل.
۲۷. روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ۲/ ۴۲۵، انتشارات رضی.
۲۸. رساله لقاء الله، میرزا جواد ملکی تبریزی/ ۲۱۵، انتشارات فیض کاشانی، چاپ دهم.